

بسم الله الرحمن الرحيم

## طلب نصرت از اهل قوت

(ترجمه)

پرسش

### السلام علیکم و رحمت الله و برکاته!

پرسش اول از برادر زیاد ولول

جناب شیخ، پرسش من در مورد طلب نصرت می‌باشد، حزب التحریر در موارد زیادی ذکر کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بنا بر تنگ شدن فضای جامعه مکه در برابر دعوت از این شهر بیرون شده تا نصرت را از دیگر قبائل بخواهد. در این زمینه در نزد من و بسیاری از مردم پرسشی است که آیا وقتی رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرکین را دعوت می‌نمود، آن‌ها را به نصرت خودش فرا می‌خواند و یا این که در ابتداء به سوی اسلام و سپس به نصرت فرا می‌خواند؟ اگر فرض کنیم که بزرگان و رهبران قبائل ایمان می‌آوردند، آیا این به معنی این است که آن‌ها آماده‌ی قربانی بودند؟ آیا ممکن است که رسول الله صلی الله علیه و سلم اسلام آن‌ها را نپذیرفته باشد؟

### پرسش دوم از برادر کمال صالح

اگر اجازه دهید می‌خواهم سوال کنم که آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از کفار در حال کفرشان طلب کردند و یا از ایشان خواستند تا اول ایمان آورند؟ پس آیا طلب نصرت از کافر جائز است؟

به نظر می‌رسد که پرسشم چندان واضح نیست، اجازه دهید که آن را به عبارت دیگری تکرار کنم. آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم نصرت را از مشرکین در حال شرکشان خواستند و یا این که شرط گذاشتند تا اول مسلمان شوند؟ آیا هدف رسول الله صلی الله علیه و سلم از دعوت بزرگان قبائل تنها طلب نصرت قطع نظر از مسلمان و کافر بودنشان بوده؟

### پرسش سوم از برادر فوزی ابراهیم علی‌شاه

آیا الله سبحانه و تعالی رسول الله صلی الله علیه و سلم را دستور داد که به خاطر طلب نصرت به سوی طائف و قبائل عرب برود و یا این که خود رسول الله صلی الله علیه و سلم قبائل قوی را در طلب نصرت اختیار کرد؟

آیا اهل نصرت که رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن‌ها طلب نصرت کرد، آنها رهبران سیاسی بودند که اهل قدرت آن‌ها را پیروی می‌کردند و یا این که نظامی‌ها و مردم جنگجو بودند؟ یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم از کسانی که طلب نصرت کردند به دلیل سیاسی بودنشان طلب نصرت کردند و یا به دلیل نظامی بودنشان؟

پاسخ

## وعلیکم السلام ورحمت الله وبرکاته!

پرسش های هر سه نفر شما مشابه است، پس پاسخ آنها را نیز یکی و یکجا ارایه می‌داریم:

طوری که در جلد سوم کتاب شخصیه در باب افعال رسول الله صلی الله علیه و سلم بیان کردیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم هیچ عملی را بدون وحی الله سبحانه و تعالی انجام نداده است، چنانچه در این کتاب آمده است:

( افعال رسول الله صلی الله علیه و سلم به سه قسم است: قسم اول افعالی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم به صورت طبعی انجام نداده و از جمله اعمالی هم نمی‌باشد که مخصوص رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده باشد، پس شکی نیست که ما به پیروی از این نوع عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم مأمور بوده و این دسته از افعال رسول الله صلی الله علیه و سلم دلیل شرعی عمل به این نوع افعال است، زیرا الله سبحانه و تعالی در کتاب‌اش فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [احزاب ۲۱]

**ترجمه:** سرمشق و الگویی زیبایی در (شیوه، پندار، گفتار و کردار) رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شما است. یعنی در شخصیت رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شما الگویی خوبی است.

و هم چنان الله سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿إِنِ اتَّبَعِ إِلَّا مَا يُوحَى﴾ [انعام ۵۰]

**ترجمه:** من جز وحی، چیزی دیگری پیروی نمی‌کنم.

و هم چنان او سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا اتَّبَعُ مَا يُوْحَى...﴾ [اعراف ۲۰۳]

**ترجمه:** بگو من از آن چیزی که از سوی پروردگارم وحی می‌شود اطاعت می‌کنم.

بنأ هر آن چیزی که رسول الله صلی الله علیه و سلم انجام داده که شامل گفتار و سکوت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیز می‌شود، عمل به آن لازم است غیر از اعمال مخصوص و اعمال طبیعی رسول الله صلی الله علیه و سلم، زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم جز وحی چیزی دیگری را پیروی نمی‌کرد. ولی نکته که قابل ذکر می‌دانم این است، که پیروی رسول الله صلی الله علیه و سلم به معنی وجوب انجام دادن تمام اعمال آن نبوده بلکه به معنی این است که اعمال رسول الله صلی الله علیه و سلم منحیث منبع و دلیل شرعی برای ما لازم و واجب الاتباع است. اگر عمل کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از لحاظ حکم بر وجوب دلالت می‌نمود پس بر ما هم واجب است که آن عمل را انجام دهیم، و اگر از لحاظ حکم از جمله‌ی مستحبات بود، انجام آن نیز بر ما مستحب است و اگر از جمله مباحات بود، انجام آن بر ما نیز مباح می‌باشد. پس عمل کردن به سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم حسب دلالت آن بوده و این در حقیقت عمل کردن به عمل رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌باشد. الله سبحانه و تعالی فرموده است:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [نور: ٦٣]

**ترجمه:** آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیان) که می ورزند گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه های اخروی)

این آیات بر پیروی رسول الله صلی الله علیه وسلم دلالت دارد، اما بر وجوب انجام آن دلالت ندارد زیرا عمل کردن به آن طبق امر رسول الله صلی الله علیه وسلم می باشد، یعنی طوری که قبلاً گفتیم، اگر از لحاظ دلالت امر به وجوب باشد از لحاظ حکم نیز واجب است و اگر از لحاظ دلالت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مستحب باشد از لحاظ حکم نیز بر ما مستحب می باشد و اگر از لحاظ دلالت امر به اباحت باشد پس آن حکم بر ما نیز مباح است. به این ترتیب پیروی از رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم است اما الزامت عمل کردن مطابق به دلالت افعال رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد.

بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم به اذن و اجازه الله سبحانه و تعالی نصرت را شروع و از اهل آن خواست. این طلب نصرت در مرحله آخر تفاعل در سال دهم بعثت بوده، وقتی که دشمنی از هر طرف بالای رسول الله صلی الله علیه وسلم شدت گرفته بود. در عیون الاثر آمده است: «از قتاده روایت شده که وی گفته است، خدیجه رضی الله عنها سه سال قبل از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه وفات نمود. خدیجه اولین کسی بود که به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان آورده بود. قتاده گفته است: خدیجه بنت خویلد و ابوطالب در یک سال وفات نمودند که با مرگ این دو شخص دو مصیبت بزرگ بر رسول الله صلی الله علیه وسلم پیش آمد، یکی وفات خدیجه رضی الله عنها و دیگری وفات ابوطالب. خدیجه رضی الله عنها شخصیت بزرگ و ستون قوی برای تصدیق اسلام بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم با او آرام می گرفت. قتاده و هم چنان زیاد بکائی از ابن اسحاق روایت کرده است که خدیجه رضی الله عنها و ابوطالب در یک سال وفات نمودند و این حادثه پس از سال دهم بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سه سال قبل از هجرت به وقوع پیوست. ابن قتیبه گفته است: خدیجه رضی الله عنها سه روز بعد از مرگ ابوطالب وفات یافت. و هم چنان بیهقی مثل همین موضوع را ذکر کرده است.»

از واقدی روایت شده است: (خدیجه رضی الله عنها پانزده شب قبل از مرگ ابوطالب وفات یافت و بعضی طوری دیگری گفتند، وقتی که ابوطالب وفات نمود، قریش رسول الله صلی الله علیه وسلم را بسیار آزار دادند در حدی که قبلاً در زمان حیات ابوطالب هرگز چنین آزاری ندیده بود. آزار قریش به حدی بود که یکی از بی خردان قریش بالای سر مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم خاک پاشید و رسول الله صلی الله علیه وسلم با همان خاک پاشیده به خانه رفت، یکی از دختران آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست مبارکش را گرفت و در حالی که خاک را از سر مبارک آن می شست گریه می کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت:

«لَا تَبْكُ يَا بُنَيَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعُ أَبَاكَ» وَيَقُولُ بَيْنَ ذَلِكَ: «مَا نَأَلْتُ مِنِّي فُرَيْشٌ شَيْئاً أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ»

دخترم! گریه نکن، الله سبحانه و تعالی حامی و حافظ پدرت است و در بین سخنان شان فرمودند هرگز قریش چنین آزار و اذیتی را قبل از مرگ ابوطالب بر من مرتکب نشده بود.

در چنین زمان سختی، الله سبحانه و تعالی رسول اش را با دو حادثه بزرگ عزت داد، یکی اسراء و معراج و دیگری اذن و جازه رسول الله صلی الله علیه وسلم به طلب نصرت از اهل قوت که مطمئناً این طلب نصرت به قصد حمایت دعوت و برپائی دولت اسلامی بود که در این مطلب جای بحث از مسأله معراج نیست. اما طلب نصرت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتداء از طائف شروع شد که این مردم جواب رد دادند و حتی برعکس مردان بی خرد خود را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم شوراندند تا آن حضرت صلی الله علیه و سلم را اذیت کنند، اما باز هم فعالیتها برای طلب نصرت بیشتر و وسیع تر گردید.

رسول الله صلی الله علیه وسلم در طلب نصرت خود به اهل قوت و اهل قدرت یعنی سران قبائل بزرگ، نه قبائل کوچک توجه کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از طلب نصرت اهل قدرت را به سوی اسلام فرا می خواند، اگر اسلام را می پذیرفتند بعداً آنان را به صورت واضح و آشکار برای برپائی دولت اسلامی فرا می خواند، دولتی که احکام الله سبحانه و تعالی را تطبیق نموده و توسط جهاد اسلام را حمل نماید، به همین دلیل بعضی از قبائل شرط گذاشتند که بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم قدرت و حاکمیت به دست شان سپرده شود و بعضی گفتند به شرط این که جنگ تنها در برابر اعراب صورت گیرد، نصرت می دهند نه با فارس که توضیح بیشتر این مسأله را در ذیل ارایه می کنیم:

سیرت نبوی ابن کثیر جلد ۲ صفحه ۱۵۵، «حافظ ابونعیم از طریق عبدالله بن اجلح و یحیی بن سعید اموی و هردوی شان از محمد بن سائب کلبی از ابی صالح از ابن عباس و از عباس روایت کرده است که گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم برایم گفت: من برای تو و برادرت کدام مانع نمی بینم، آیا می توانی که فردا مرا در بازار بیرون کنی و در بین منازل قبائل مردم قرار بگیری؟ (آنجا جای بود که عربها از مناطق مختلف جمع می شدند) عباس رضی الله عنه گفت: گفتم این قبیله کنده است، این قبیله بهترین کسانی هستند که از یمن به حج آمدند، این قبیله بکر ابن وائل و این قبیله بنی عامر بن صعصعه است، پس از بین اینها انتخاب کن! عباس گفت، رسول الله صلی الله علیه و سلم از قبیله کنده شروع کرده نزد شان رفت و سوال نمود، این قوم کدام قوم است؟ گفتند از اهل یمن، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: از کدام قوم یمن؟ گفتند از قبیله کنده؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: از کدام قبیله کنده؟ گفتند از بنی عمرو بن معاویه. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا می خواهید شما را به خیر دعوت کنم؟ گفتند: کدام خیر؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

**«تشهدون أن لا إله إلا الله وتقيمون الصلاة وتؤمنون بما جاء من عند الله»**

*ترجمه: شهادت دهید که جز الله سبحانه و تعالی دیگر معبودی نیست، نماز را بر پا دارید و به آنچه از جانب الله سبحانه و تعالی آمده است ایمان بیاورید.*

عبدالله بن اجلح گفت: پدرم از بزرگان قوم اش روایت نموده که قوم کنده به پاسخ رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: اگر پیروز شدی قدرت و حاکمیت را بعد از خودت برای ما انتقال بده، رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:

**«إن الملك لله يجعله حيث يشاء»**

*ترجمه: قدرت از آن الله سبحانه تعالی می باشد برای هرکسی او خواسته باشد می دهد.*

این جا بود که به جواب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: به چیزی که آوردی نیازی نداریم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: سپس به کنار مجلسی رفتیم که سکینت و وقار بالای آن مجلس حکم فرما بوده و بزرگان شان در آن جا حضور داشتند و من بر این مجلس سلام کردم. علی رضی الله عنه گفته است: ابوبکر در همه امور خیر پیش قدم بود، ابوبکر گفت: این قوم از کجا است؟ گفتند از بنی شیبان ابن ثعلبه، پس به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاهی کرد و گفت: پدر و مادرم فدایت از این مردم قوی تر در بین قوم شان نیست. و در روایتی گفته است: این مردم سران قوم و بزرگان قوم خود هستند و در بین شان مفروق بن عمرو، هانی بن قبیضه، مثنی ابن حارثه و نعمان بن شریک نیز حضور داشتند.

و نزدیک ترین قوم به ابوبکر رضی الله عنه مفروق بود و مفروق بن عمرو فصیح ترین شخص در بین قوم خود بود. او شخصی بود که دو بافت موی داشت و به روی سینۀ آن افتاده بود. مفروق نزدیک ابوبکر نشست و گفت: فکر می کنم از قریش هستی؟ ابوبکر گفت: بلی، اگر به شما خبری رسیده باشد که در بین ما رسولی فرستاده شده آن رسول همین مرد است. مفروق گفت: بلی این خبر برای ما رسیده است. سپس روی خود را به طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم نمود و گفت: ای برادر قریشی چه می گوئی؟ رسول الله صلی الله علیه نزدیک شد و نشست و ابوبکر رضی الله عنه با ردای خود بالای رسول الله صلی الله علیه وسلم سایه کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:

«أدعوكم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأني رسول الله، وأن تؤوونني وتنصروني حتى أؤدي عن الله الذي أمرني به، فإن قریشا قد تظاهرت على أمر الله، وكذبت رسوله، واستغنت بالباطل عن الحق، والله هو الغني الحميد...»

**ترجمه:** شما را فرا می خوانم که بگوئید، معبودی جز الله سبحانه و تعالی نبوده، او تنها ذاتی است که شریکی ندارد و من رسول آن می باشم و هم چنین مرا جای دهید و مرا نصرت دهید تا امر الله سبحانه و تعالی را اداء نمایم، زیرا قریش به امر الله سبحانه و تعالی پشت نموده و رسول اش را تکذیب نمودند و به باطل تمسک کرده و از حق بی نیازی نمودند، الله سبحانه و تعالی نیز از بنده گان طغیان گرش بی نیاز بوده و ستوده شده است.

مفروق به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: ادامه بدهید، قسم به الله که این سخن اهل زمین نیست، اگر سخن اهل زمین می بود ما می شناختیم. رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه مبارکه را تلاوت نمود:

﴿إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى، يعظكم لعلكم تذكرون﴾ [نحل: ۹۰]

**ترجمه:** همانا خداوند (مردم را) به عدل و احسان و دادن (حق) خویشاوندان، فرمان می دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز، نهی می فرماید او شما را موعظه می کند باشد که متذکر شوید.

سپس مفروق گفت، سوگند به الله سبحانه و تعالی که ما را به سوی اخلاق زیبا و بهترین اعمال دعوت نمودی، شکی نیست قومی که ترا تکذیب کردند خود شان خساره کردند.

طوری به نظر می رسد که مفروق علاقه مند بود تا هانی بن قبیضه نیز در صحبت شان شرکت نماید. او گفت: این هانی ابن قبیضه دوست و بزرگ ما است. گفت: نزد ما قومی است که نمی خواهیم با ایشان پیمان و عقدی ببندیم، اما این قوم نزد ما می آیند و ما

نزد آنها می‌رویم، آن‌ها نگاه می‌کنند و ما نگاه می‌کنیم. طوری به نظر می‌رسید که هانی می‌خواست تا مثنی ابن حارثه در صحبت‌شان سهیم گردد، سپس گفت: این مثنی بزرگ و رفیق ما در مسائل جنگی است. مثنی گفت: ای برادر قریشی من کلام تو را شنیدم و مورد پسندم قرار گرفت، کلام تو توجه مرا جلب کرد، تو صحبتی کردی که مرا به شگفت انداخت. جواب همان جواب هانی ابن قبیضه بود، گفتند ما دین و اتباع خود را به خاطری یک مجلس تو ترک نمودیم و ما در بین دو سنگ قرار گرفتیم یکی یمامه و دیگری سماوه است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند این دو سنگ چیست؟ گفت: یکی زمین‌های خشک و سرزمین عرب (اشاره به قوم عرب بود) و دیگری فارس و رودخانه‌های کسری. کسری از ما تعهد گرفته که هیچ مشکلی برای شان ایجاد نکنیم و هم‌چنان کسی که برای شان مشکل ایجاد کند در کنار خود جای ندهیم و چیزی که تو ما را به سوی آن فرا می‌خوانی چیزی است که پادشاهان از آن متنفر اند، بازهم در مورد عرب مشکلی ندارد و عذر پذیرفته خواهد شد ولی سرزمین فارس این عذر را نمی‌پذیرد و با آن‌ها نمی‌جنگیم اگر می‌خواهی که ما تو را نصرت دهیم و از تو حمایت کنیم انجام می‌دهیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:

«ما أسأتم الرد إذ أفصحتهم بالصدق، إنه لا يقوم بدین الله إلا من حاطه من جمیع جوانبه»

**ترجمه:** پس از این که حق را شناخته و به زبان آوردید، چی بد پاسخی دادید او هرگز دین الله سبحانه و تعالی تجزیه نکرده و تمام دین او سبحانه و تعالی را عمل خواهد کرد.

سیرت ابن هشام در صفحه ۴۲۲ جلد ۱ کتاب خود تحت عنوان: (رفتن رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد بنی عام) چنین نگاشته است: ابن اسحاق گفته است که زهری برایم گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد بنی عامر بن صعصعه رفته و ایشان را به سوی دین الله سبحانه و تعالی فراخواند، از ایشان طلب نصرت نمود. مردی که به نام بیحیره بن فراس یاد می‌شد ابن هشام گفته است که این مرد بنام فراس ابن عبدالله بن سلمه بن قشیر بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه یاد می‌شد. این مرد گفت: سوگند به الله که اگر من این جوان را از قریش بگیرم عرب را توسط آن از بین می‌برم. سپس گفت: نظرت چیست که ما تو را بیعت کنیم اما زمانی که پیروز شدی سرنوشت این امر پس از تو برای ما سپرده شود؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:

«الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّ حَيْثُ يَشَاءُ»

**ترجمه:** کار به دست الله سبحانه و تعالی است هر جا که او بخواهد قرار می‌دهد.

زهری گفته است که بیحیره گفت: تو می‌خواهی ما را به خاطری خودت در برابر عرب‌ها قرار دهی اما زمانی که پیروز شدی امر به دست غیر ما سپرده شود؟ ما نیازی به این کار نداریم.

اما در اخیر مرحله طلب نصرت یعنی عقبه دوم، واضح معلوم می‌شود که مسلمانان بیعت کردند و مصعب رضی الله عنه مدتی در بین شان بود که اسلام را برای شان تعلیم داده و بعد از تعلیم اسلام بیعت دوم عقبه صورت گرفت، سپس هجرت رسول الله صلی الله علیه و سلم و اقامت دولت اسلامی به میان آمد که برای توضیح بیشتر مطالب ذیل را بیان می‌کنیم:

در سیرت ابن هشام و در حدائق الانوار و دیگر کتب سیرت آمده است: «سپس مصعب ابن عمیر به مکه برگشت و کسانی که از انصار در موسم حج در سال سیزدهم بعثت با قوم خود از اهل شرک به حج رفته و به مکه رسیدند برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در اواسط ایام تشریق برای بار دوم در عقبه وعده دادند، وقتی الله سبحانه و تعالی خواست که عزت و نصرت را برای نبی صلی الله علیه وسلم نصیب فرماید تا مسلمانان را عزت و مشرکین را ذلت بخشد این بیعت به میان آمد. کعب رضی الله عنه گفت: سپس به سوی حج بیرون شدیم و برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در عقبه دوم در وسط ایام تشریق وعده داده بودیم، وقتی از مراسم حج فارغ شدیم شب را با قوم خود در خوابگاه خود استراحت کردیم تا قسمتی از شب گذشت، سپس از خوابگاه خود بیرون رفته آرام آرام پنهان از قوم خود نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم تا این که در عقبه با رسول الله یکجا شدیم و تعداد مان هفتاد و سه مرد و دو زن بود.

کعب رضی الله عنه گفت: ما در شب یکجا شدیم و منتظر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده صحبت را شروع نمود، وی قرآن را تلاوت و سپس ما را به سوی الله سبحانه و تعالی و اسلام فراخواند، بعداً گفت:

«أَبَايِعُكُمْ عَلَىٰ أَنْ تَمْنَعُونِي مِمَّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ نِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ»

از شما بیعت گرفتم تا از من طوری حمایت کنید که از زنان و فرزندان تان حمایت می کنید. کعب گفت: براء بن معرور دست رسول الله صلی الله علیه وسلم را گرفته، گفت، بلی قسم به آن ذاتی که ترا به حق فرستاده است از تو هم مانند آبرو و عفت مان حمایت می کنیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم از ما بیعت گرفت، قسم به الله سبحانه و تعالی که ما اهل جنگ و شمشیر بودیم و جنگ را به میراث برده بودیم وی هم چنان گفت: براء با رسول الله صلی الله علیه وسلم صحبت می نمود ابوهیثم بن تیهان گفت یا رسول الله بین ما و یهود تعهداتی است و ما این تعهدات را می شکنیم، اگر ما ترا نصرت دهیم و الله سبحانه و تعالی شما را پیروز گرداند پس به سوی قوم خود بر می گردی؟ او گفت:

«فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: بَلِ الدَّمِ الدَّمُ، وَالْهَدْمُ الْهَدْمُ، أَنَا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مِنِّي، أَحَارِبُ مَنْ حَارَبْتُمْ، وَأَسَالِمُ مَنْ سَأَلْتُمْ...»

**ترجمه:** رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسم کرد سپس گفت خون شما خون من است، خرابی شما خرابی من است، من از شما هستم و شما از من هستید می جنگم با کسی که شما بجنگید و صلح می کنم با کسی که شما صلح کنید.

ابن اسحاق گفته است: عبادہ ابن ولید بن عبادہ بن صامت از پدرش ولید روایت نموده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم از ما بیعت جنگ گرفت و عبادہ از دوازده نفری بود که در بیعت اول عقبه نیز بیعت بر سمع و طاعت به رسول الله کرده بود، او گفت: در سختی، آسانی، میل و عدم رغبت و سختی، ما بر تو بیعت کردیم ما هرگز در امر حق منازعه نکرده و از ملامت هیچ ملامت گری نمی هراسیم» پایان نقل قول سیرت ابن هشام.

به این ترتیب بیعت دوم عقبه به پایان رسید، بیعتی که به سبب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرت داده شده و اسلام قبل از آن در مدینه منوره نشر گردید، سپس هجرت صورت گرفت بعد از آن دولت اسلامی بر پا شد. از این همه معلوم می شود که رسول

الله صلی الله علیه وسلم از سال دهم بعثت مأمور به طلب نصرت گردیده است، یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم به اساس وحی مأمور به طلب نصرت شد. بناً اهل قوت را در قبائل جستجو می کرد و طلب نصرت می نمود، وقتی اخبار مدینه از جانب مصعب بن عمیر برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رسید و بعداً هفتاد و سه مرد و دو زن نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و رسول الله صلی الله علیه وسلم را در عقبه برای بار دوم بیعت نمودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم دانست که مردم مدینه توان نصرت را برای اقامت دولت اسلامی و عزت بخشیدن اسلام و مسلمانان دارند، با آن هم رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت نکرد مگر بعد از این که الله سبحانه و تعالی دارالهجرت را برای شان نشان داده و برای آن حضرت صلی الله علیه وسلم اجازه هجرت داده شد. چنانچه در بخاری آمده است:

ابن شهاب گفته است عروه بن زبیر برایم خبرداد که عائشه همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است: پدر و مادرم را یاد نمی دهم مگر این که آن ها دین داشتند و هیچ روزی را یاد نمی دهم مگر این که رسول الله صلی الله علیه وسلم صبح و شام به خانه ما می آمد، رسول الله صلی الله علیه وسلم به مسلمانان گفت:

«إِنِّي أَرَيْتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لَابَتَيْنِ»

**ترجمه:** سرزمین هجرت برایم نشان داده شد، سرزمینی دارای درختان خرما و بین دو ریگزار.

پس کسی که می خواست به سوی مدینه هجرت کند و همه کسانی که به حبشه هجرت کرده بودند به مدینه بازگشتند و ابوبکر رضی الله عنه آمادگی هجرت را به سوی مدینه گرفت. رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش گفت:

«عَلَى رِسْلِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي»

**ترجمه:** صبرکن! امیدوارم که اجازه هجرت برای من نیز داده شود، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدایت! آیا واقعاً چنین است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: بلی.

ابن شهاب از عروه، عروه از عائشه رضی الله عنها روایت نموده است: یک روز در وقت گرمی چاشت و نیمه روز در خانه ابوبکر نشسته بودیم، کسی گفت: این رسول الله صلی الله علیه وسلم است که سرش را پوشانده و در این ساعت آمده است، ساعتی که قبلاً در این وقت هیچ گاه نیامده بود. ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدایش، سوگند به الله سبحانه و تعالی که آن را امر مهمی در این ساعت به این جا کشانده است. عائشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و اجازه ورود خواست، اجازه داده شد و وارد خانه گردید. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم برای ابوبکر رضی الله عنه گفت:

«أَخْرَجَ مَنْ عِنْدَكَ»

**ترجمه:** همه کسانی که در نزد تو است بیرون شان کن!

ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدرم فدایت یا رسول الله همه خانه جای خودت هستند باکی نیست بگو، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود:



## «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ»

ترجمه: اجازه خروج برایم داده شده است.

ابوبکر رضی الله عنه گفت: آیا همراهی من هم اجازه داده شده است؟ گفت: بلی.

### خلاصه

رسول الله صلی الله علیه وسلم به اساس وحی و بعد اجازه از جانب الله سبحانه و تعالی طلب نصرت را آغاز کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم از هر کسی که طلب نصرت می نمود در ابتداء آن را به سوی اسلام دعوت می نمود، در صورتی که اسلام را می پذیرفت پس از آن طلب نصرت می نمود.

رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرت را از اهل قوت و کسانی که توان نصرت را داشتند طلب می نمود، به همین دلیل به قبائل بزرگ و قوی تکیه می کرد نه بر قبائل کوچک. هم چنان به شهرهای بزرگ جهت طلب نصرت می رفت نه در مناطق کوچک و صحرا نشین، یعنی به کسانی روی می آورد و طلب نصرت می نمود که توان نصرت را داشتند و می توانستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را برای اقامه دولت اسلامی و حکم بما انزل الله و جهاد فی سبیل الله تعیین کنند و این مسأله واضح است. اما بعضی از این قبائل شرط گذاشتند که قدرت را بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بگیرند و بعضی هم شرط گذاشتند که با اعراب جنگ کنند ولی با فارس جنگ نکنند.

امیدوارم که همین قدر جواب بر هر سه سوال کافی باشد و الله سبحانه و تعالی آگاه تر و در کار خود دانا تر است.

برادرتان عطاء ابن خلیل ابوالرشته

۲۲ محرم ۱۴۴۱ هـ.ق

۲۱ اکتوبر ۲۰۱۹ م

مترجم: مصطفی اسلام